

درنگی بر سخنان محترم پوهندوی دوکتور انت نصرالدین شاه پیکار در مورد طرح الفبای زبان شغنانی



نویسنده: نوروز علی ثابتی

۸ حمل ۱۳۸۹ / ۲۹ / مارچ ۲۰۱۱

سنگ مهر، فیض آباد، بدخشان

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

بسیار خوشوقتم که در آخر جناب محترم پیکار در مقابل مقاله ام جوابی ارائه نموده اند. من هم نوشته هایش را با ذوق تمام تا آخر مطالعه نمودم. در مورد، نظریات خویش در قبال نظریات شان که در بعضی موارد انتقاد ها و نگرانی ها بی داشت، بطور زیر در سه کتگوری می نگارم.

کتگوری اول:

کابرد کلمات و صفات مثبت و منفی در مورد نظریات اشخاص دیگر:

صفات مثبت کلماتی هستند که شخص متصّف با آنها احساس راحتی می کند. در اینجا من بینش دیگری دارم. آنچه که آقای پیکار در مورد آن دغدغه دارد و نگرانی خویش را ابراز نموده است، من به آن صفات منفی از بُعد و زاویه دیگری می نگرم و آنها را هم مثبت تلقی می کنم.

جناب پیکار صاحب اظهار تأسف نموده اند که در مورد اظهار نظر پیرامون الفبای مطروحه زبان شغنانی خود را در دام ملامت قرار داده است.

جناب پیکار صاحب!

از اینکه شما مردی پیش آهنگ در این راستا بوده اید و این راه پرخم و پیچ را برای دیگران هموار نموده اید، همه کار کرد های شما در خور ستایش است. چرا کاری کند عاقل که باز آرد پشیمانی

مقاله آخرین تان را که تحت عنوان «**باز هم آخرین چند و چونی با دوستان**» ترقیم نموده اید، مطالعه نمودم. این عنوان حیرتم را افزود و مرا نا امید ساخت که چرا دانشمند فرهیخته دیار ما که پیشگام و طلایه دار این جنبش فرهنگی بود، چرا این میدان با عظمت فرهنگی، علمی، ادبی، و اجتماعی، میدان تبادل تجربه‌ها، و نظریات علمی و مسلکی را برای دیگران که اهل این فن نیستند، رها نماید. بخاطری که عباره «**آخرین چند و چونی...**» مایه نگرانی همه کسانی می باشد که تا حال در این عرصه قلم فرسایی نموده اند و یا میل دارند که در آینده وارد این بحث شوند.

من هرگز این امید را ندارم که محترم پیکار صاحب ما را در این عرصه تنها رها نماید، بلکه با تکنولوژی فکر نوین، و ارائه براهین علمی و اکادمیک، اقتاع سایر دست اندر کاران معارف شغنان را فراهم سازد.

جناب ایشان به این تأسف خورده اند که بعضی نظریه پردازان، بگونه جدال بر انگیز، غیر مسلکی، احساساتی، با عدم رعایت عفت قلم و تا حدودی بلند پروازانه، نظریات شان را در مورد زبان و ادبیات شغنانی بیان داشته اند.

می خواهیم روی این واژه ها کمی مکتب نمایم :

۱. نظریات جدال بر انگیز:

این نظریات، تا زمانیکه بین نویسندگان وحدت نظر و توافق همگانی بوجود نیاید، ادامه پیدا خواهند کرد. تا اینکه، تمام این نظریه پردازان در یک مجمع، گردهمایی، همایش و یا کنفرانس علمی در زیر یک چتر مجتمع اکادمیک جمع نشوند، و قناعت همه آنها فراهم نشود، به اشاعه نظریات شان اهتمام خواهند ورزید.

۲. نظریات غیر مسلکی:

در این مورد بنده با شما همنوا است. بقول سعدی شیرازی:

بوریا باف اگر چه بافنده است نبرندش بکار گاه حریر

بعضی از اشخاص خود را علامه و یا جامع الکمالات جلوه می دهند و از رشته تحصیلی خویش فرسنگ ها دور رفته و در دیگر عرصه ها قلم فرسایی می کنند. من که رشته تحصیلی ام زبان و ادبیات است نمی توانم که برای ساختن یک پل نظر بدهم و یا طرح گرافیکی آنرا روی کاغذ بکشم و یا ادعا بکنم که چقدر سیخ گول، سمنت، چند متر مکعب ریگ و سنگ و یا به چی تعداد کارگر ماهر و غیر ماهر در ساختمان آن ضرور است. و یا نمی دانم که دوز معین یک دارو، برای یک مرض خاص، برای اسپ چقدر، برای گوسفند چقدر و یا برای مرغ در شبانه روز چقدر تجویز می گردد.

مسئله فونتیکس و فونولوژی با خیال پردازی که شعر است تفاوت دارد. این بخودی خود یک علم و مبحث جداگانه است. هر شاعری می تواند تخیل آفرینی کند و ادراک خود را به شکل زبان گفتاری بیان نماید. ولی نظام زبان گفتاری یک چیز و نظام زبان نوشتاری یک چیز دیگری است.

نه هر که چهره بر افروخت، دلبری داند نه آنکه آینه سازد، سکندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آیین سروری داند

۳. نظریات احساساتی:

در عرصه زبان باید هر کس احساسات خود را تبارز دهد. چون زبان وسیله تبارز عواطف و احساسات است. زبان پدیده ای است که شادی و وجد می آفریند، و در مقابل سبب غم و اندوه هم می گردد. خود شما این حرف را در یک مقاله دیگر تان که تحت عنوان «برگزاری جشن نوروز سال ۱۳۹۰ خورشیدی پامیری های بدخشان افغانستان و تاجیکستان، مقیم شهر تورنتوی کانادا» است، وجد و حزن ایکه برای شما روی داده، آنرا بطور زیر بیان نموده اید. «..... اشعار نهایت زیبا و خیلی ها هم دلپذیر توسط دوشیزه های شغنان زمین (وحیده ظهوری و فریبا نیرو) با عناوین "شاگون بهار مبارک باد" و "سرنوشت مهاجر" به خوانش گرفتند که شعر نوروزی حاضرین را شاد و مسرور ساخت و شعر دومی همه اشتراک کننده ها را، به ویژه پامیری ها را یکبار از دنیای سکولاریسم بیرون ساخت و در عالم تفکر، تعمق و تأمل در راستای آفرینش مجدد زندگی معنوی، غوطه ور ساخت.»

در اینجا، اگر مسئله زبان (سخن، و یا شعر) نمی بود، چگونه یک سخن انسان را بشاش و محظوظ و آن سخن دیگری او را در عالم خیال و رؤیا می برد و انسان را محزون و مغموم می سازد.

و یا بقول حافظ:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود

این هم از جمله احساسات زبان است؛ ورنه لذتی که با گفتن زبان فارسی برای حافظ دست داده است، شاید یک بنگالی (بنگلادیشی) آنرا آنقدر حس نکند. آنچه که امروز بقسم احساسات نگاشته می شود، تبیین آن وجد است که شغفانی ها بعد از گذشت قرون متمادی، زبان شان دارد از حالت آوایی می برآید و بگونه نوشتاری بر صفحه کاغذ نقش می بندد.

۴. عدم رعایت عفت قلم:

باید اذعان نمود که قلم یک وسیله و ابزار است که افکار و اندیشه ها را از ورای مغز و ذهن گرفته و آنرا در بیرون از مغز روی صفحه می نگارد؛ و آنهم به اراده خود انسان.

در عصر تکنالوژی، قلم نه تنها برای همان کلک سر شکافته و یا قلم خود کار اطلاق می گردد، بلکه هر وسیله ای نگارشی ایکه سبب انتقال اندیشه از یک مغز به مغز دیگر می گردد قلم گفته می شود.

خداوند (ج) در قرآن کریم می فرماید: *وَالْقَلَمَ وَمَا يَسْطُرُونَ*. ترجمه: و قسم به قلم و آنچه که می نویسد. از آیه متبرکه استنباط می گردد که کیبورد کمپیوتر هم وسیله نگارش است. با اسکنه هم می توان چوب را حک نمود و با ابزار آهنی هم می توان دل سخره ها را شگافت و چیزی را روی آن نوشت. قلم در فرمان اندیشه و تفکر است. آنچه که مغز فرمان می دهد، دست انسان از ابزار که عبارت از قلم است، کار گرفته و آنرا می نویسد. بقول مولوی:

ای برادر تو همان اندیشه ای مابقی تو استخوان و ریشه ای

ما در عصر دیموکراسی برای تمام اندیشمندان (حتی اندیشمندان دیگر اندیش) جرأت می دهیم تا اندیشه های خویش را بیان نمایند. اذهان دگر اندیشان باید سرکوب نشود. برای دیگر اندیشان باید گفته شود:

هر چه می خواهد دلی تنگت بگو

با ارائه صفات منفی گرایانه در مقابل دیگر اندیشان، جرأت آنها سرکوب گردیده و آزادی بیان آنها که در جهان فعلی یکی از اصول دیموکراسی است، صلب می گردد. اینجاست که نبوغ فکری، اندیشه های جدید، و توانایی های افراد بدون استفاده مانده و مانند تخم گندمی که در زمین بایر کشت می گردد، عقده دل شان گشاده نمی شود و خیال سبز شدن و بهره دادن در ذهن شان هیچ گاه خطور نخواهد کرد.

وقتی نگارنده ای چیزی می نگارد، خواننده باید با حوصله مندی تام نوشته اش را مرور نموده و با ارائه پاسخ های موثق و عقلانی، قناعت ایشان را فراهم سازد. و یا اندیشه های آنها را با کاوش های علمی دقیق به تحلیل و تجزیه گرفته در صورتی که اندیشه های آنها بدیع، بکر، و تازه باشند، آن اندیشه ها را پذیرفته و در جهت اشاعه آن توجه مبذول شود.

۵. نظریات بلند پروازانه:

هیچ شخصی، قومی و یا ملتی بدون آمال و آرزو های بلند پروازانه به جایی نمی رسد. این آرزو و هوس ها است که انسان را به قله های شامخ علم و معرفت می رساند. بقول حافظ:

کتگوری ۲. در جواب گلایه محترم پیکار صاحب :

جناب پیکار صاحب ابراز نموده اند که: «میل دارم روی چند عباره و واژه های آقای ثابتی که در برابر دیگر دوستان اظهار نموده اند، مکث نمایم. ایشان در نگارش شان افراد دخیل در مسایل نگارش زبان شغنائی را بگونه مستقیم و غیر مستقیم بیاد انتقاد گرفته و واژه های "جزمانه، نظریات تحمیلی، واژه های نا مأنوس، دگماتیک، بدون ثبوت و مدرک علمی، دخالت، فضولی، نا بینا و چاه، و غیره را در برابر آنها بکار برده است...»

در این خصوص، نخست من می خواهم واژه «نقد و انتقاد» را وضاحت بدهم:

۱. نقد چیست؟

نقد در لغت به معنی «جدا کردن دینار و درهم سره از ناسره و تمیز دادن خوب از بد و بهین چیزی برگزیدن» است.

در اصطلاح ادب و هنر، در مقابل لفظ کریتیک بکار برده می شود و آن عبارتست از شرح معایب و محاسن شعر یا مقاله یا کتابی، یا سنجش اثری ادبی یا هنری بر معیار یا عملی تثبیت شده. (از فرهنگ فارسی معین).

در ادوار گذشته، کیمیا گران چگونه زر خالص را از زر مغشوش تفکیک می کردند. اگر یک کسی بگوید که من ۱۰ گرام طلای خالص دارم، طلا را به زرگر می دهد و زرگر امتحان می کند و طلا را با محک می سنجد که چقدر آن طلا خالص است. و بعد از معاینه و تشخیص برایش می گوید که بلی یا تمام ۱۰ گرام طلای دست داشته اش خالص است و یا می گوید که دو حصه اش غش است و یا می گوید که این هیچ طلا نیست و روی (جست) است. بقول حافظ:

خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

در این مورد من می خواهم قصه ارشمیدس و داستان تاج طلایی پادشاه را برای شما ارائه نمایم:

۲۰۰۰ سال پیش پادشاه سیراکوز بنام شاه هیرون می خواست که یک تاج طلایی داشته باشد. او از زرگرخواست تا برایش تاجی از زر خالص بسازد. زرگر در ظرف چند روز تاج را آماده نمود. پادشاه تاج زرین را در پله ترازو نهاد و آنرا وزن نمود. پادشاه دید که در وزن تاج فرقی به نظر نرسید؛ اما در قسمت رنگ و جلا با طلای خالص فرق داشت. جناب پادشاه مشکوک شد که شاید زرگر همراهی طلا کدام الیاژ دیگری را ممزوج نموده است. پادشاه به ارشمیدس که بزرگ ترین ساینس دان عصر خود بود، رجوع نمود و از او تقاضا نمود که فیصدی زر خالص را در که در تاج بکار رفته است، دریابد. ارشمیدس از جواب عاجز ماند. اگر در این عصر می بود، توسط آنالیز کیمیاوی کوانتومتری در ظرف چند دقیقه جواب را برای شاه ارائه می داد. اما در آن عصر جواب برای چنین سوال دشوار بود. او شب و روز فکر می کرد اما جوابی برای سوال پادشاه دریافت نمی کرد. روزی ارشمیدس می خواست به حمام برود. او هر قدمی که بر میداشت، سوال پادشاه در ذهنش مجسم بود. ناگهان روزی در داخل حمام پایش لغزید و داخل تشتی که پر از آب بود، افتاد. او زمانی که در داخل تشت افتاد، متوجه شد که مقداری آب از تشت بیرون ریخت. در این لحظه فکری به ذهنش خطور کرد و گفت: جواب را پیدا نمودم. در حالی که برهنه بود بطرف شهر می دوید

و به زبان یونانی می گفت که: Eureka! Eureka! (یوریکا) به معنای دریافتم! در یافتم! (یعنی جواب را یافتم)

او از این تجربه دریافت که: فلزات مختلفی که عین وزن را داشته باشند، دارای حجم مختلف هستند. زمانی که اجسام در داخل آب انداخته می شوند، نظر به اندازه حجم خود آب را از ظرف تخلیه می نمایند. وزن آب بیجا شده مساوی است به حجم همان اجسام. ارشمیدس روزی در حمام توانست یکی از قوانین مهم فیزیک هایدرواستاتیک را کشف کند. او دو ظرف همتراز را پر از آب نمود و هرکدام آنها را در در ظرفی جداگانه جابجا نمود. سپس، به اندازه وزن تاج طلایی، مکعبی را از طلا ساخت و تاج طلایی را در یک ظرف و مکعب طلا را در ظرف دیگر نهاد. آب هایی که از سبب جای گرفتن مکعب و تاج از ظروف بیرون ریختند، با هم وزن نمود و بدین ترتیب به ثبوت رساند که تاج پادشاه بطور مکمل از طلا ساخته نشده است و زرگر در ساختن تاج طلایی تقلب نموده است.

اینست نقد و اینست جدا کردن زر سره و خالص از زر ناسره. بطور بسیار ساده و بسیط، نقد را بزبان شغنائی چنین به معرفی می گیرم:

هر چیز هر تو کِلوار (گچ) خه، زوهڈ دے: یدے پینجن کلچہ، چوشچن یا ژندمن. کو دے مزہ چسہم یدے
بمزہ یا بخیش. هر وختم خو زف تے دے ڈاد، دڈ ته دے خیرے یت خیشے ترد لوم. اگہ خیر غل خه قہد،
خیر ته دے لوم اگہ خیش غل قہد، خیش. بعد، یددے تو باید خفہ مه سه. وز ته خو راستے لوفم.

۲. جزمیت:

جزمیت که اصطلاح انگلیسی آن دکماتیسیم است، نوعی تفکر متعصبانه توأم با قاطعیت بی قید و شرط می باشد

جزم اندیش: به معنای استوار، بی تغییر، و در ادامه و در تعریف «جزم اندیش» آورده ند: دارای گرایش به اندیشه های قطعی و تغییرناپذیر، دارای عادت و پافشاری بر باورها و عقیده های از پیش پذیرفته شده و بی اعتنا به دلایلی که نادرستی آنها را اثبات می کند. (فرهنگ فارسی معین)

تا جایی که من اطلاع دارم در ظرف دو سالی که این سه نفر دانشمند ما که روی کتب درسی زبان و ادبیات شغنائی کار نموده اند، به کوچترین توافق دست نیافته اند. همیشه با هم درگیر بوده و حتی کلمات نفرین آمیز در مقابل یک دیگر استعمال نموده اند. و هرکدام خود را حق بجانب تلقی می کنند. این اشخاص نه تنها بین خود نزاع داشتند، بلکه سایر اشخاص قلم بدست را هم در جریان قرار نداده اند و بطور مخفیانه کتب درسی را تا به سویه صنف نهم آماده چاپ نموده اند. شایان ذکر است که من باید بگویم که کارکرد های محترم استاد خیر محمد حیدری قابل قدر هستند و زحماتی که کشیده اند، از آن چشم پوشی نمی شود. من بصراحت می توانم اذعان نمایم که الفبای وضع شده شغنائی او هم از دیگران تا اندازه ای جامع تر است ولی کامل نیست. به استثنای محترم علی شاه صبار، در مورد الفبای زبان شغنائی با دو شخص برارنده دیگر از سال ۲۰۰۷ به اینطرف در تماس بوده ام. حتی خودم چند جلد کتاب الفبای شغنائی که توسط استاد خیر محمد حیدری تدوین شده بود، خریداری و به سایر دوستانم توزیع نمودم. بخاطر دارم که یک جلد آنرا بحیث تحفه برای کتابخانه دار المعلمین شغنان اهدا نمودم. در عین حال، من در همان زمان برای مشار الیه تذکر دادم که باید نواقص الفبای وضع شده اش را رفع نماید. نمی دانم که این کار را انجام داد و یا خیر؟ در سال ۲۰۰۸ طی دو جلسه با محترم خوش نظر پامیر زاد صحبت هایی در مورد الفبای شغنائی داشتیم. بعضی از نظریاتی که در مقاله قبلی هم ابراز نمودم، با ایشان شریک ساختم. در ضمن، برایش فرق بین واول های کوتاه، کشیده، و دقتانگ را بیان نمودم. در آن زمان، از جناب ایشان در خواست نمودم که گرافیمی را برای صدای ضمه کشیده (و) تعیین نماید. ایشان فرمودند که ما به چنین گرافیمی نیاز نداریم. بخاطری که شغنائی زبانان معمولاً الف ممدوده را بشکل ضمه کشیده تلفظ می کنند. قسمی که در مقاله قبلی ارائه نمودم. برایش گفتم که حیدری صاحب برای این نوع صدا، این نوع حرف را وضع کرده است (و) {حرف «و» با یک علامه سکون بالای آن}، که بعد ها این طرح را قبول نموده است. من خودم از ایشان شنیدم که گفتند: از این ببعد ما شغنائی زبانان کلماتی که حاوی حرف {ذ و ث} هستند، ما این حروف را بشکل {ڈ و ٹ} تلفظ می کنیم و مثال آورد که {انات مکتب و ڈکور مکتب}. در اواخر سال ۲۰۱۰، از من تقاضا شد تا چند قطعه شعر سروده

خویش را که بزبان شغنانی سراییده ام، در دسترس شان قرار دهم. بعداً، طی یک صحبت تیلیفونی جناب پامیر زاد برایم خطاب نمود که نویسه های من معیاری و یا ستاندر دیزه نیستند. برایم این سوال پیش آمد که آیا نوشته جناب ایشان معیاری است؟ بعد از دریافت و مطالعه کتب درسی شغنانی، نظریات خویش را طی یک مقاله ترتیب و نظریات معیاری عالی جنابان را نقد کردم تا ز سره از ناسره تفکیک گردد.

شاید گلايه نامه آقای علی شاه صبار را مطالعه نموده باشید. ایشان میگویند که: «من وقتی که کتاب درسی صنف هفتم را تألیف نمودم، هزار بار خوش نظر خان [پامیر زاد] در املاي بنده تغییر وارد آورد. چون متصدی و همکار تخنیکي دپیارتمنت بود و صلاحیت داشت، من هم حرفی بر زبان نیاوردم».

و در جای دیگر فرموده است که: «اختلافات بنده با سایر دوستان دست اندر کار نیز در همین قسمت است که بعضی از ایشان بدون کدام مورد علمی و منطقی حرف (ه) را در بین می اندازند تا کشاله دار شدن صدا را با استعمال حرف (ه) روشن سازند. یا بعبارۀ دیگر، برای کشالی هم یک حرف جداگانه را که عبارت از همین (ه) وضع کرده اند که در بسی موارد خیلی مضحک از آب در می آید، حتی گاهی کار به مسخرگی می کشد».

جملات فوق که از محترم علی شاه صبار نقل قول گردیدند، آیا این سخنان، مسئله جزم اندیشانه این دست اندرکاران را بر ملا نمی سازد؟ آیا هر سه این اشخاص که در یک دپیارتمنت کار نموده اند، بالای یک دیگر تاخت و تاز نداشته اند. جایی که توافق نظر نباشد، در آنجا حتماً جزمیت حکم فرما است.

من در مقاله قبلی ام تذکر دادم، و در این جا هم ذکر می کنم و اگر محترم علی شاه صبار این را مرور کند شاید قناعتش تا حدی فراهم خواهد گردید.

محترم صبار صاحب!

طوری که می دانید در زبان انگلیسی ۲۶ حرف وجود دارند، اما این ۲۶ حرف نمایندگی از ۵۲ صدای مختلف می کنند. در زبان انگلیسی صدا هایی وجود دارند که برای این صدا ها کدام حرفی در الفبا وجود ندارد و یا حروف خاصی به تنهایی نمایندگی از این صدا ها نمی کنند.

مثلاً صدای حرف {چ} و حرف {ش}. در الفبای زبان انگلیسی کدام حرف از این صدا ها نمایندگی کند. ظاهراً، در الفبای شان چنین حرفی وجود ندارد. انگلیس ها حرف (H) را در مجاورت حروف (C) و (S) قرار می دهند تا صداهای حروف {چ} و {ش} را افاده کرده بتوانند؛ بدین ترتیب:

چ = CH

ش = SH

و چندین حروف ترکیبی دیگر مانند KH, GH, ZH و غیره.

در اینجا حرف (H) صرف صدای آوا را تغییر می دهد. این نوع ترکیب سازی را در اصطلاح زبان شناسی بنام Diagraph یاد می کنند. دوستان ما که حرف (ه) را در میان کلمات قرار می دهند تا سیستم آوای کشیده را نشان دهند، خیلی ها معقول به نظر می رسد. مثلاً به صدای حرف (ه) در کلمات تَهت (پدر) و نَهن (مادر) ملاحظه کنید. و یا صدای تَهر (سیاه) و چَهد (کارد) در اینجا این حرف (ه) غیر ملفوظ است و صرف صدای کشیده را نشان می دهد. این علمی و منطقی است. اگر ما در تلفظ زبان دری بنگریم آنها هم به ندرت حرف (ه) را در مکالمات خود استفاده می کنند. مثلاً به صدای حرف (ه) در کلمه {زهر} ببینید. زهر را زار تلفظ می کنند و یا دهن را دان تلفظ می کنند. و یا در کلمه {شعر} آیا حرف (ع) در اینجا در زبان دری تلفظ می گردد. در زبان های عربی و دری چنین دیاگراف ها زیاد هستند مثلاً حروف {ه و ا} ا و ئ { تمام اینها از دو حرف و یا نماد ترکیب شده اند. پس ترکیب (+ ه) و (- ه) درست است که یکی علامه فتحه کشیده و دیگری علامه کسره کشیده را نشان می دهد.

جناب صبار در جای دیگر آقای حسنیار را مخاطب قرار داده، فرموده است: «شما به دکتر صاحب پیکار و بنده سفارش داده اید که به شغنانی بنویسیم تا شما بخوانید پاسخ من اینست: وقتی من خودم خط خود را خوانده نتوانم، پس شما چگونه خطم را خواهید خواند». در این قسمت یک طنز در خاطرم خطور کرد که بزبان شغنانی برای تان پیشکش می نمایم.

یک روز بے چارک تر بے میرزا خبز سُڈج خو آس ویے لُوچج اِدے بے خهط ورد نَقِشت خو یو وم پُخَرْد بَهزْد. یو میرزایے وی پبببچ اِدے تو پُخُ ثرا قریب؟ یُو چارکے لُوچج اِدے: "یک رُوژ هک پُوند یو از مهش خبزند ثر یست." بعدے یو میرزا لُوچج اِدے: "وُز خهط نَقِشت نَقهرْثیم." لُوچجے چیزد؟ یویے جواب ڈاڈج اِدے: "مو پاڈ دهرْڈ کینت." یو چارکے لُوچج اِدے خهط نَقِشتند دَد بے پاڈ دهرْڈ خه چیز؟ لُوچجے وُز تَه خهط خه نَقِشتم فا تَه سهم خویت تَه وم بنایم. بے چهے گه تَه وم بنهیداو نَقهرْثید. نر مو پاڈ دهرْڈ کینت وُز تَه بعد تَرَم سیتاو نَقهرْثیم تا وم خُو نَقِشچن خهط بنایم.

پس کتاب های که از طرف دیپارتمنت زبان و ادبیات پامیری نشر شده اند، به دستخط همان میرزای لنگ شبیه می باشند. آیا این یک حیف نیست؟

مولانا عبد الرحمان جامی فرموده است:

حرفی که به خط بد نویسی	در وی همه عیب خود نویسی
گر عیب مرا کنی شماری	معیوبی خود بیوش باری
در خوبی خط اگر نکوشی	از بهر خدا نه تیز هوشی
حرفی که نهی برآستی نه	کز هر هنر است راستی به
آندم که نویسی اش سراسر	با نسخه درست کن برابر
چون خود بکنی فساد از آغاز	و اصلاح بدیگران مینداز

۳. نا مأنوس:

نا مأنوس به معنای نا آشنا و نا آموخته است.

کلمات نامأنوس: کلمات دور از ذهن و غیرمعتاد که برای دیگران جدید بوده و به گفتن آنها هنوز انس و بلدیت نداشته باشند.

دوستان قلم بدست ما واژه های جدیدی را از طریق کتب درسی به جامعه ارائه می کنند. قسمی که ایرانی ها کمپیوتر را رایانه می گویند. من با چنین طرح موافق هستم. اما، من این نوع کلمات را که ذهن شنونده با آنها معتاد نیست و یا سمع شنونده با آنها انس نگرفته، آن نوع کلمات را نا مأنوس گفته ام. شاید حتا برای شخص خود تان هم نا مأنوس باشند. به مثال های زیر توجه کنید.

مثلاً در کتاب صنف هشتم در صفحه ۴۹ عنوانی بنام « **میز جن مپستک** » مشاهده می شود که ترجمه دری آن " قمر مصنوعی " است. نظام شمسی را " خیرن نظوم " ترجمه نموده اند.

اول، واژه « مپستک » باید به شکل « مهستک » نوشته می شد. بعداً، هیچ نیازی نیست که ما هر لحظه بگوییم " میز جن مپستک " که ترجمه شده قمر مصنوعی و یا ماهواره می باشد. خود واژه بدیع « مهستک » دال بر مصنوعیت و ساختگی بودن آنرا می کند. مثلاً اسپ چوبی را « **فارجک** » می گویند نه « **میز جن فارجک** ». در اینجا حرف «ک» در آخر کلمه بر ساختگی بودن آن دلالت می کند. ببینید فرق بین {سیفدک} (= شانه، دوش) و {سیفدک} (چهار کنج در دیوار) مثلاً در کلمه {سیفدک ژیر} و غیره.

و یا ستاره شناسان را « **بنتبرخ وزبنت عالمبن** » نوشته اند. اول املاي این کلمات غلط است که باید « **بنتهرخ وزهنت عالمبن** » نوشته میشد، دوم از نگاه واژه سازی هم چقدر کمبودی ها دارد. آیا به نظر شما این کلمه، یک کلمه نا مأنوس نیست. شکل ساده این کلمه اینطور می باشد « **بنتهرخ وزهنبجن** » و یا « **بنتهرخ فهمچازبن** ». و یا، علم ستاره شناسی را « **بنتبرخ وزبنت بنهیداو** » نوشته اند. اول باید از نقطه نظر املايی اینطور نوشته میشد { **بنتهرخ وزهنت بنهیداو** } و دوم از نقطه نظر واژه سازی باید { **بنتهرخ وزهنت علم** }

نوشته شود. بخاطریکه واژه عاریتی عربی «علم» را در شغنانی هم علم می گویند صرف در تلفظ حرف (ع) فرق دارد و اِلْم تلفظ می گردد.

بطور عموم، صرف در سه کتاب درسی (که برای صنوف هفتم، هشتم، و نهم) تدوین گردیده اند، (۱۹۶) مورد تخطی های املائی، واژه سازی، صرفی و نحوی را پیدا نموده ام و آنها را یاد داشت نموده ام.

دسگه چندین گه مثال **وَز تَمَرْد لوم**. آیا فکث خرنون مردمی تا شچپخ از دېف کلیمه بین خو گهپ دهند کار زابنچ؟ پس بنبوتم فرهیت دهڈ ساخت کلیمه یېنېن نیغور یجرْد نا مانوس (نا آبننا).

۴. دخالت و نظریات تحمیلی:

زمانی که یک شخص به نظریات کسی دیگر وقعی نمی گذارد ولو که نظریات او منطقی هم باشند، آیا این زور گویی و دخالت نیست؟ مسئله الفبا، مسئله شخص نیست بلکه مسئله یک ملت، یک قوم و یک جامعه خاص می باشد. من این اشخاص را طراح الفبا می نامم و در مقاله ام الفبای آنها را مطروحه گفتم. درست است، چندین مهندس بطور انفرادی بالای یک طرح ساختمانی کار می نمایند، و این مربوط به مالک ساختمان است که کدام طرح را می پذیرد. به همین ترتیب الفبا هم یک سیستم طراحی گرافیکی است و هر کس طرح خود را برای مردم و جامعه که مالک حقیقی ساختمان (زبان) هستند ارائه می دهند و مردم تصمیم گیرنده است (البته در اینجا مردم عبارت از قاطبه اشخاص مسلکی و اهل فن است نه مردم عوام)، که کدام طرح را ترجیح می دهند. البته طراحان الفبا هم با استفاده از مدارک علمی، با ارائه مثال های زنده، طرح های پیشنهادی شان را برای مردم ارائه می دارند و قناعت اهل علم و دانش را حاصل نموده و بعد در جهت تطبیق آن مبادرت می ورزند. برعکس، دانشمندان ما با مردم و اهل خبره در تماس نبوده و مخفیانه بالای موضوع کار نموده و بعد از ختم کار، برایت می گویند که اینک برای زبان تان کتب درسی را تدوین نموده ایم و در ضمن هم گفته شود که از این به بعد حروف {ث} و {ذ} را باید به شکل {ث} و {ذ} تلفظ کنید. آیا اینگونه موارد، نمایانگر روند تحمیل خواسته های شخصی و سلیقه ای بر جامعه ما نخواهد بود؟ مردم بیچاره هم نمی دانند و یا بخاطر بزرگداشت از اشخاص دست اندر کار برای شان چیزی نگفته، بناچار این را قبول خواهند نمود. این روند بخودی خود یک جفای بزرگ در حق و زبان یک ملیت است. و اگر مردم قبول هم نداشته باشند، کتب درسی از طریق وزارت معارف به مکاتب توزیع می گردد و مدیران و دست اندرکاران معارف هم نمی توانند آنرا رد نمایند. پس الفبا و متون ناقص از طریق وزارت معارف که یک دستگاه حکومتی است بالای مردم ما تحمیل خواهد شد؟ پس بر ما لازم است تا پیش از اینکه کتب درسی توزیع گردد، آنها را تصحیح و از طریق وزارت جلیله معارف چاپ و در مکاتب توزیع گردند.

۵. فضولی، نا بینا و چاه:

هرکس به زعم خویش و نظر به قدرت ادراک شان، واژه ها را تحلیل، تفسیر و تعبیر می نماید. گاهی اوقات سوء تفاهم رخ می دهد. اگر چنین نمی بود چرا آیات قرآنی هفتاد و سه قسم تفسیر می گردند که نمایانگر هفتاد و سه فریقه اسلامی می باشد. هر فرقه نظر به سلیقه و باورها و اعتقادات خویش آنها را تفسیر و تأویل می کنند. من مثالی را به شکل تلویحی از گلستان سعدی در مقاله قبلی ام نوشته بودم. اصلاً، سخن از این قرار است که در گلستان سعدی شیرازی آمده است:

گروهی از دانشمندان در پیشگاه انوشیروان در باب مصلحتی مشورت می کردند. و بزرگمهر که از همه بزرگتر و با تجربه تر بود سکوت اختیار کرده بود. از او پرسیدند، چرا در این گفتگو با ما همفکری نمی کنی؟ پاسخ داد، حکما مانند پزشک هستند و تا کسی بیمار نباشد به او دارو نمی دهند. وقتی می بینم شما درست می گوئید دیگر نیازی به دخالت من نیست.

چو کاری بی فضول من بر آید مرا در وی سخن گفتن نشاید

وگر بینم که نا بینا و چاه است اگر خاموش بنشینم گناه است

هدف و بینش من از فضولی در اینجا « دخالت » است. یعنی، اگر کار کرد دوستان ما معایبی نمی داشت، من هم بر خود لازم نمی دانستم تا الفبای مطروحه شان را نقد نمایم. دیدم که خلایی موجود است پس دخالت نمودم تا این الفبا دوباره به بررسی گرفته شود. اگر دخالت نمی کردم در حقیقت مرتکب گناه می شدم که آن عبارت از کتمان حقیقت است.

من دلهره داشتم از اینکه پروژه ای که دولت افغانستان برای زبان های پامیری داده است، از آن بطور احسن و اکمل کار گرفته نشده است. من نابینا و چاه را بطور دیگری توجیه می نمایم: فرض کنید که در یک اتاق سیم برق تنیده شده و جریان برق از آن عبور داده شده است. شخصی دیگری می خواهد از آنجا عبور کند. آیا برایش هشدار نمی دهی که محتاط باش که در اینجا جریان الکتریسه وجود دارد تا همان شخص از گزند مصئون بماند. اگر او را متوجه نسازی، آن شخص با سیم برق تصادم کرده و شاک برقی صورت می گیرد. در اینجا تقصیر از کیست؟ طبعاً از کسی که حقیقت را دانسته و خاموشی اختیار نموده است. در اینجا مراد از نابینا همان شخص راه رونده است و چاه همان جریان الکتریسه که نقطه خطر است.

من ندانستم که این دو واژه سوء تعبیر می گردند. از کاربرد این دو واژه معذورم. باید من این سخن را بعبارت دیگری می نگاشتم. در این قسمت نه تنها از اشخاص دست اندر کار بلکه از سایر قلم بدستان که مقاله ام را مرور نموده اند، عفو می خواهم. در قسمت دیگر واژه ها که عبارت بودند از تحمیل، دخالت، بدون مدارک علمی، نظریات جزم اندیشانه و غیره نادم نیستم بلکه آنها را به تفصیل در اینجا بحث نمودم. *قُلِ الْحَقُّ وَ لَوْ عَلٰی اَنْفُسِكُمْ* (راست بگوئید اگر چه به ضرر نفس شما هم باشد).

جهت رفع اختلافاتی که بین نویسندگان شغنانی زبان در قسمت تدوین الفبای زبان شغنانی، مقاله قبلی را نوشتم. در آن مقاله من یک جانبه قضاوت ننموده بودم و تمام نظریات چهار نویسنده طراز اول دیار ما (یعنی محترم داکتر صاحب خوش نظر پامیر زاد، محترم استاد خیر محمد حیدری، محترم علی شاه صبار، و محترم مذهب شاه ظهوری) به مقایسه گرفتم و تمام نظریات شان را با محک و براهین علمی سنجیده و اضافاتی از تراوش های فکری خود بر آن افزودم و آنرا به نشر سپردم.

من در مقاله ام، تمام نظریات نویسندگان شغنانی را مدغم و تلفیق نمودم تا باشد که برادران ما بالای یک موضوع توافق نظر نمایند. زمانی که من مخالفت بین این چهار نویسنده را مشاهده نمودم، دفعتاً حکایت « جدال بر سر الفاظ » مثنوی معنوی در ذهن من تداعی شد. که مولانا جلال الدین محمد بلخی گفته است:

چهار کس را داد مردی یک درم هر یکی از شهر افتاده بهم
فارسی و ترک و رومی و عرب جمله با هم در نزاع و در غضب

صاحبی سِری عزیزی صد زبان گر بدی آنجا بدادی صلح شان
پس بگفتی او که من زین یک درم آرزوی جمله تا آنرا می خرم

بر سبیل تمثیل از ابیات بالا می خواهم بگویم که، همان چهار کس همین چهار نویسنده (محترم ظهوری مستقیماً در اینجا دخیل نیست) اند و مردی که برای شان درم داده است حکومت افغانستان است. در اینجا، پای شخص پنجم را در میان باید کشید، تا نظریات همه شان را تلفیق و اختلاف نظریات آنها را رفع نماید. محترم علی شاه صبار هم در جستجوی چنین شخصی بود. چنانچه نوشته است: « این بدان معنا نیست که دوستان ما باهم اختلافات شخصی دارند، خیر! فقط وحدت نظر ندارند و به تفاهم نمی رسند، پدری هم وجود ندارد که از سلی های جانانه کار بگیرد و همه ما را به انعطاف پذیری تربیه نماید.»

از سخنان آقای صبار استنباط می‌گردد که آنها هم در جستجوی شخص دیگری بودند که قضاوت عادلانه کرده و با براهین علمی در این نویسندگان وحدت نظر بوجود آورد و او همان شخص برطرف کننده اختلافات را « پدر » خوانده است.

من این سخن آقای صبار را اینگونه تفسیر می‌کنم: این شخص، پدر از نقطه نظر معنوی باشد. کسی که او بتواند وحدت نظر را بین این نویسندگان ایجاد کند. در این مورد، مسئله سن، تحصیل و کار کشتگی در ادارات دولتی مطرح نباشد. بخاطر اینکه:

گاه بود کز حکیم روشن رأی
گاه باشد که کودکی نادان
بر نیاید درست تدبیری
بر غلط بر هدف زند تیری

همیشه بزرگان ما روی سه اصل تأکید می‌ورزند که باید مراعات گردند:

۱، تقدم زمانی، ۲، امتیاز تحصیلی و ۳، تجربه در امور
مراد از تقدم زمانی در اینجا سن و سال است که باید از خود کلانترها را احترام و به نظریات شان اگر چه اشتباه هم باشد، احترام قایل شویم؛
از نقطه نظر تحصیلی، ما حق نداریم که نظریه آنها را رد کنیم، بخاطری که آنها ماستر اند.
ما نباید در این حرف مداخله نماییم؛ زیرا که ایشان مدت ۲۰ سال بیشتر از ما در این زمینه کار نموده اند.
بعضی اوقات، بعضی اشخاص هر سه اینها را توأم نموده و نمی‌مانند که سایرین خصوصاً جوانان در امری مهم ابراز نظر نمایند.

بطور خلص بزبان شغنائی هر سه این مورد را در یک جمله اینطور تلفیق می‌نمایم:

{ اده و زمه از هر نگاه تو گه لهق اس تو پرا پرېنچ!! }

اما، من با این نظریه مخالف هستم. زیاد جوانانی هستند دارای ذکاوت، نبوغ، و استعداد فطری می‌باشند. با کاربرد کلمات فوق باید استعداد کثی صورت نگیرد.
محترم آقای پیکار از من گله مند است که چرا من کارکرد این نویسنده ها را بباد انتقاد گرفته ام. من کار کرد آنها را به باد انتقاد نه بلکه با محک انتقاد به سنجش گرفتم و مقاله ای را ترتیب و برای شان ارسال نمودم.
چون خود آنها خواهان چنین سلی اکادمیک بودند. من هم صد در صد نمی‌گویم که آنها را مجاب کردم و تمام نظریات من درست است. ولی، نوشته هایم باعث بروز یک انقلاب فرهنگی در قسمت زبان و ادبیات شد و سرو صدا هایی را در بین شغنائی زبانان، نه تنها در افغانستان بلکه در آنسوی مرزها، انداخت. این یک تحولی بود که دست اندر کاران زبان و ادبیات زبان شغنائی ما از این به بعد با رفع مسئولیت با گام های استوار و تحقیقات علمی خستگی ناپذیر در این راستا گام خواهند برداشت.

جناب پیکار صاحب خود را قاضی قرار داده و قضاوت نموده است که من نباید چنین واژه ها را استعمال می نمودم و اظهار نموده اند که " آقای ثابتی واژه هایی در برابر آنها بکار برده است که شاید در مورد هیچ یکی از این دوستان قابلیت کاربردی نداشته باشند، زیرا زحماتی را که این افراد در زمینه منقل شده اند، سزاوار این چنین پاداش نباید باشند."

به تعقیب آن جناب پیکار صاحب نگاشته است " در شرایط کنونی، تمرکز، تجمع و آفرینش آن نویسه ها است که آنها در زبان شغنائی بالقوه موجود هستند و لی آنها به نیروی بالفعل تبدیل شوند، و یا از حالت آوایی محض آنها را بیرون نموده و به باز تاب شکلی و فزیکی آنها را بکشانیم، که در حقیقت الفبای شغنائی است."

جناب پیکار صاحب! فعلاً هر کاری که ما انجام می‌دهیم در برابر یک عمل انجام شده قرار گرفته ایم. پیش از اینکه ما صدای خود را بلند کرده باشیم و در قبال الفبای مطرحه شان نظر پردازای کنیم، کتب درسی

توسط الفبای ناتکمیل جناب پامیر زاد و جناب حیدری تا صنف نهم تدوین شده و عنقریب برای شاگردان مکاتب توزیع می گردند.

ما از مؤلفین کدام شکایتی نداریم، بخاطری که کتاب های دست نویس آنها از طرف آمریت دیپارتمنت بررسی و بعد در نحوه نگارش آنها تغییرات وارد گردیده است. الفبا و کتب درسی از شخص نیست که در آن تغییرات وارد کند. آقای پامیر زاد باید قبل از اینکه به تدوین این کتب می پرداخت حد اقل با افراد خبره در فن آوا شناسی، آوانگاری و تیوری های صرفی و نحوی مشوره میکرد؛ ولی، این کار را نکرد. اگر در افغانستان نظیر خویش کسی را نمی دید که با او مباحثه کند، حد اقل با شما در این مورد از طریق پست الکترونیکی و یا تلیفون تماس می گرفت و مشوره می خواست. از آوان باز شدن دیپارتمنت زبان های پامیری که یک دیپارتمنت کوچک با داشتن پنج الی شش کارمند بود، جار و جنجال هایی در بین دست اندر کاران آن وجود داشت. این جنجال ها تا به امروز ادامه دارند. جناب پیکار صاحب! شما سخنان تان را بشکل تلویحی ارائه نموده اید و افرادی را به عنوان « **خود بزرگ شمار، بی تفاوت، خاموش، و کتمان کار** » متصف نموده اند. آیا این ها همان اشخاصی نیستند که در کنج اختفا بدون در جریان گذاشتن اهل معارف شغنان دست به تدوین کتب درسی بزبان شغنانی زده بودند؟

آقای پیکار فرموده اند که آنها کار بس سترگی را انجام داده اند.

در این راستا، اولاً ما سپاسگزاری می کنیم از دولت کنونی افغانستان که در پرتو قانون اساسی جدید، برای ملیت ها و زبان های دیگر رسماً اجازه فعالیت داده است. سپس، متشکریم از بانک جهانی و موسسه محترم یونسکو که مصارف تطبیق پروژه های تحقیقی را در این خصوص در دسترس دولت افغانستان قرار داده اند.

اما، در مورد زبان شغنانی اشخاصی که در رأس دیپارتمنت قرار دارند، با اشتباه های بسیار فاحش نگارشی، صرفی و نحوی کتب درسی را تدوین نموده اند و بودجه اهدا شده بانک جهانی را به هدر مصرف نموده اند. پروژه ای که به سرپرستی و قیمومیت شخصی که درجه علمی (PhD) داشته باشد، نباید چنین غلط از آب در آید. در این روز ها، مطلع گردیدیم که آقای پامیر زاد دارد دیپارتمنت زبان پامیری را ترک می گوید. بودجه چند میلیون دالری این دیپارتمنت را به باد داد و بدون اینکه پروژه عام المنفعه را به انصرام برساند آن را ترک می گوید.

این حق مردم شغنان است که به ادارات تقیثی و داد گستری روی آورند و خواهان حق خویش شوند و از دولت خواستار ثمره پروژه چند میلیون دالری زبان و ادبیات شغنانی شوند. بخاطریکه آن پروژه، یک پروژه عام المنفعه برای تمام مردم شغنان بود و هر فرد شغنانی حق دارد از آن مستفید شود بخاطریکه زبان شغنانی از همه شغنانی ها است نه تنها از آقایون پامیرزاد، حیدری و صبار. شاعری گفته است:

اندوخته ام ز کف همه بیرون شد، کو ناله نی

ضمناً، آقای حسینی حسنیار از آقای صبار خواسته بود که چند نمونه از نوشته های کنونی شغنانی را در اختیار شان قرار دهد. آقا صبار در جواب شان گفته بودند که خط شغنانی خویش را خودش خوانده نمی تواند چه برسد به دیگران که آن را بخوانند. آیا این خود کتمان کاری نیست؟ آیا نمی شد آقای صبار دو الی پنج صفحه را از کتاب های منتشر شده بقسم الگو اسکن، و برای شان در کادانا ارسال می نمودند؟ من هم طنز میرزای لنگ را در فوق در جواب شان نگاشتم.

آقای پیکار، در صورتی که دست اندر کاران زبان پامیری تا الحال دست آورد ندارند، پروژه شان معیوب و تمام هزینه های آن بمصرف رسیده است. چه کار سترگی را انجام داده اند. در صورت ناکامی این پروژه، این آقایون باید غرامت آن را بپردازند.

گیرم که آواشناسی و آوانگاری یک مبحث بسیار پیچیده زبان شناسی است. زیرا که، سخن از جمله شروع، بعداً به کلمات تجزیه می شود، کلمات به عباره ها تجزیه می شوند، عباره ها به واژک ها تجزیه می شوند، و واژک ها به آوا ها تجزیه می گردند و این آخرین مرحله تجزیه در علم زبان شناسی است که مانند تجزیه

اتومی عناصر کیمیای به پروتون، الکترون و نیوترون می باشد و جزء لایتجزی^۱ علم زبان شناسی است. قواعد دستوری و خصوصاً قواعد تصریفی آسان تر است. زیرا که، هر شخص با سواد و بی سواد بدون مکث و درنگ در مکالمات می دانند که فعل در شخص اول چه قسم، و با شخص سوم چه قسم گردان می شود. مثلاً اگر شخصی مذکر بگوید که: «وَزُم تَایِد» (من رفتم)، شخص مستمع اگر چه بی سواد هم باشد، می داند که شخص گوینده از نقطه نظر کاربر تصریفی فعل با صیغه شخص اول مذکر را اشتباه گفت؛ که باید می گفت «وَزُم توید».

در اینجا گنجایش آن نیست که من تمام موارد اشتباه شان را ذکر نمایم. طور نمونه در زیر یک موردی را ارائه می نمایم که دوستان ما صفت و قید را هم آنقدر تفکیک درست نکرده اند. **پراگراف زیر از کتاب صنف هفتم، از صفحه (۶۷) تصویر برداری و جهت نمونه در زیر جابجا گردید.**

صفت درجه بین: خرنوئی زف صفت اند تکاف درجه بین:

۱. عادی صفت: ید صفت ته، خرهنگ فداو عادی حالت اند تشریح

کبنت؛ دسگه: بشهند، تیر، تازه، خلک اکدپف جناوگه.

۲. بیدی صفت: بیدی ته بی چیز دگه چیز قتیر برابر چید نبون دید.

خرنوئی بیدی علومه «دی» ادی عادی صفت تیر ته زیات سوْد؛

اکدسهج: بشهند- بشندی، تیر- تیردی.

۳. بیدی صفت: بیدی صفت ته وی درجه دقپست ادی بی چیز خوند

چیز قتیر برابر چید نبون دید. دی درجه یند «ددی» علومه ته

عادی صفت تیر زیات سوْد؛ اکدس: بشهند- بشنددی، وپروُن-

وپرونددی، تیز- تیزددی.

۴. سربیدی صفت: سربیدی صفت ته وی درجه دقپست ادی بی چیز

لپ چیزبن قتیر برابر چید نبون دید. دی درجه یند «سر» علومه ته

عادی صفت اولون اند زیات سوْد؛ اکدس: بشهند- سربشهند، الک-

سرآلک، روشت- سرروش.

اول در نام گذاری درجه های صفت به زبان شغنائی دچار اشتباه شده اند. آنها صفت عادی، صفت تفضیلی و صفت عالی را اینطور ترجمه نموده اند: عادی صفت، بیدی صفت، بیدی صفت، و سربیدی صفت. در حالی که ترجمه فارسی این واژه های عاریتی عربی در فارسی چنین است:

صفت عادی: در کتب دستوری زبان فارسی بنام «صفت مطلق» هم آمده است.

تفضیل = افزونی و برتری

عالی = رفیع و بلند

که بزبان ساده فارسی دری درجه های صفت بیانی عبارتند از: صفت مطلق و یا ساده، صفت برتر (تفضیلی)

و صفت برترین (عالی)

که به زبان شغنائی ترجمه اینها از این قرار است: { ساده صفت، تیر دے صفت، و سرتیر صفت } . بخاطری

در زبان فارسی و یا عربی گفته نشده که «صفت خوبتر» که ما آنرا به شغنائی بگوییم «بیدے صفت»، بلکه

گفته شده «صفت برتر» که بر تر بمعنای «بالا تر» و من به این خاطر این را «تیر دے» ترجمه می نمایم.

یک اشتباه دیگر در اینجا از نقطه نظر دستوری است. و آن اینکه، عالی جنابان گفته اند که زبان شغنائی

دارای چهار درجه صفت بیانی است. در حالی که در تمام زبان های جهان، (ولی بطور قطعی گفته نمی

توانم) درجه های صفت از نقطه نظر بیانی سه درجه اند که عبارتند از صفت مطلق، صفت تفضیلی، و صفت عالی.

اینها که مورد سوم را بحیث صفت نشان داده اند، آن مورد در حقیقت صفت نیست، بلکه «قید» است. مثلاً، آنها در مورد سوم مثال هایی آورده اند: تیز – تیزددی

در صورتی که، این شکل صفت تفضیلی نبوده بلکه شکل قید است.

مثال. ما در زبان شغنائی گفته می توانیم که: احمدند تیز قارج (حمد اسپ تیز (رفتار) دارد. {صفت ساده}

احمد قارج اس محمودند کده تیزدے (اسپ احمد نسب به اسپ محمد تیز تر است) {صفت برتر}

احمد قارج اس محمود قارج کده تیزدے ژازد (اسپ احمد نسب به اسپ محمد تیز تر می دود) {قید}

بخاطری که در اینجا واژه «تیزدے» فعل «ژازد» را توصیف می کند، نه اسم (قارج) را، پس در اینجا این واژه قید است.

تیزدے هم «قید» است نه صفت که ایشان در کتب درسی علاوه نموده اند. مثال:

تیزدے پلایس خو تیهم ادے مهشرد دبر مه سوُد. (تیز تر کارکن و برویم که برایمان نا وقت نشود).

و یا: **اگه تیزددهت ترمیدون خو خه فرهپے، اس جاز ته گیرے** (اگر زود تر به میدان [هوایی] خود را برسانی، به طیاره میرسی.

در اینجا این نظریه را امتحان می نمایم:

شاه بیگ! یے بشهند قلم مُرد قه (شاه بیگ! یک قلم خوب برایم بیار) (بشهند = ساذه صفت)

شاه بیگ! یے بشهند دے قلم مُرد قه (شاه بیگ! یک قلم خوبتر برایم بیار) (بشهند دے = تیر دے صفت)

اگر در اینجا به عوض صفت تفضیلی {بشهند دے} واژه {بشهند دے} را علاوه نمایم

شاه بیگ! یے بشهند ددے قلم مُرد قه، در اینجا می بینیم که این صفت باز درجه تفضیلی را نشان می دهد.

و این در اصل اشتباه است. این قسم کلمات را بعضی اشخاص جهت تأکید بکار میبرند و در قواعد دستوری

کاربرد ندارند. این قسم واژه ها مانند واژه های زیر در زبان فارسی – دری هستند

مثلاً صفت تفضیلی (بهتر) را بعضی ها (بهتر تر) میگویند. در حالی که خود واژه (بهتر) عین معنی را می رساند.

برای نشان دادن صفت عالی، آنها تنها واژه «سر» را پیش از صفت اصلی آورده اند، تا درجه عالی بودن

صفت را نشان دهند. مانند: سر بشهند (خوبترین)، در حالی که صفت عالی در زبان شغنائی به چند قسم

تشکیل می گردد. مثلاً، با اضافه نمودن کلمه (ساف) پیش از صفت مطلق.

یاد داشت (بعضی برادران شاید واژه «ساف» را با حرف صاد (صاف) بنویسند. باید یاد آوری شد که آن

صاف از عربی وارد زبان شغنائی گردیده و (پاک، صفا، و روشن، و بی آرایش) معنی می دهد).

مثلاً، **ساف بشهند، ساف غلّه،**

و هچنان واژه هایی مانند: **بشهندکے، غلّه یکے،**

وَمَند بشهند ژاو (او «زن» ماده گاو خوب دارد)

وَمَند بشهندے ژاو (او «زن» ماده گاو خوبتر دارد. در صورتی که با ماده گاو دیگری بمقایسه گرفته شود)

وَمَند سر بشهند ژاو؛ وَمَند ساف بشهند ژاو؛ وَمَند بشهندکی ژاو (او «زن» خوبترین ماده گاو دارد)

پروژه ای که در آن یک شخص PhD و دو شخص ماستر بالای آن در ظرف سه سال کار نموده اند، نباید چنین اشتباه های فاحشی داشته باشد.

کتگوری سوم: ابراز نظر در رابطه به نظریات آخر محترم پیکار صاحب در مورد الفبای زبان شغنائی

آقای پیکار در مورد مقاله ام فرموده اند که: «... چقدر سخنان و تصورات شان [ثابتی] در مغایرت با آنهمه

تفاوت هایی که زبان شغنائی، منحیث زبان وابسته به زبان های ایرانی شرقی دارد. زیرا، آنها بعضاً مسایلی

یاد آور شدند، که با زبان های دیگر سر و کار دارد به ویژه با زبان های خانواده زبان های آلتایی و دیگر

زبان های خانواده زبان های آسیای جنوبی»

آقای پیکار من در مورد ساختمان های صرفی (Morphological) و نحوی (Syntactical) این زبان ها بحث نکرده ام و قواعد دستوری این زبان ها را با زبان شغنائی مقایسه ننموده ام. و یا، من روی موضوعات ویژه شناسی (Philology) و ریشه شناسی (Etymology) بحث ننموده بودم که باید این مطالعات در محدوده جغرافیایی در مقایسه با زبان های هم ریشه صورت می گرفت.

مسئله در مورد آوا (صدا، صوت، واج و یا بصورت علمی «فونیم») بود. آواهای مشابه و هم مخرج در تمام زبان ها وجود دارند مثلاً صدای / ک / در دری، پشتو، سندى، اردو، قرغیزی و غیره وجود دارد. هدف من مطالعه آوا های مشابه در زبان های دیگر بود. چون الفبای زبان های متذکره به استناد الفبای عربی ساخته شده است؛ من جستجو نمودم و دریافتم که کشور های مختلف برای یک فونیم (آوا) واحد، گرافیم های (نویسه های) مختلفی را وضع نموده اند. و این عمل را برای این انجام دادم که دوستان ما گرافیم های وضع شده سایر زبان ها را ملاحظه نموده و از بین آنها یکی را برای زبان شغنائی بر گزینند. مثلاً زمانی که یک شخص داخل یک مغازه می گردد تا یک کرتی را بخرد، در داخل مغازه انواع و اقسام کرتی ها با دیزاین های مختلف و وارد شده از کشور های مختلف را مشاهده و امتحان می کند و از جمع کثیر کرتی ها یکی را انتخاب می کند، و آنرا می خرد. من هم مانند یک تاجر، گرافیم های مختلفی را برای یک آوا جمع آوری و در معرض دید نویسندگان قرار دادم. مثلاً گرافیم هایی برای آوا های / ف/ و نون خیشومی به اینطور به نمایش گذاشتم.

قرغیزی، قزاقی و اویغوری / ژ/؛

مالایی و جاوایی / و/؛

کوردی و امارات متحده عربی / ف/؛

سندی / ق/؛

تونسی / پ/

و همچنان گرافیم برای نون خیشومی

قرغیزی، قزاقی و اویغور / لث/؛

سندی / گ/؛

اردو / ن/؛

و پشتو / پ/.

از نقطه نظر آوایی، مخرج این فونیم ها یکی است. صرف هر کشور گرافیم (نویسه و یا دبیره) خاصی را برای عین صدا وضع نموده است. من این نویسه ها را برای دست اندر کاران بمعرفی گرفتم و اکنون اختیار از آنها است که کدام گرافیم را از بین این گرافیم های معمول در دیگر زبان ها انتخاب می کنند.

محترم داکتر صاحب پیکار! برای ما مژده بسیار خوبی داده اید که نویسنده بزرگ دیگر شغنان زمین نور علی "دوست" در حال طرح یک الفبایی است که شاید برای همگان قابل قبول باشد. ما منتظر نشر آن مقاله خواهیم بود. و بسیار خوشحال خواهیم بود که چنین الفبای جامع، کامل و فراگیر داشته باشیم.

ضمناً، در مورد پیشنهاد شما که حرف {ف} را به این شکل باید نوشت {ڤ} قسمی که قرغیزها، قزاقها و اویغورها می‌نویسند. شما اظهار نظر نموده‌اید که «این حرف را بر مبنای تلفظ ویژه دوستان ایرانی ما بیشتر معمول است، ترجیح می‌دهم».

ایرانی‌ها (مراد من از فارسی‌زبانان ایران است، بخاطریکه در ایران اقوام دیگری نیز وجود دارند) در هیچ نوشتار خود از حرف {ڤ} استفاده نکرده‌اند. درست است که ایرانی‌ها کلمه «اول» را (avval) تلفظ می‌کنند؛ ولی، هیچ شکل نوشتاری را برای آن قایل نشده‌اند که ما ادعا بکنیم که این گرافیم را از زبان فارسی ایرانی اقتباس نموده‌ایم. اگر ما تمام کتب فرهنگ، لغت‌نامه‌ها و قاموس‌های زبان فارسی ایرانی و یا زبان فارسی دری را مرور کنیم چنین گرافیمی را در آنها پیدا نخواهیم کرد. از نقطه نظر آوا، صدای {ف} با صدای {ڤ} جوره است که هر دوی این صداها از نقطه نظر واج‌شناسی بنام آواهای لب و دندانی گفته می‌شوند.

به تعداد (۱۱) آواهای جوره‌ای در زبان شغنانی وجود دارند. که قرار زیر است.

آواهای همخوان (کانسونانت) جوره‌ای در زبان شغنانی			
مخرج صوت	شماره	بی‌واک	واک‌دار
دو لبی	۱	پ p	ب b
لب و دندانی	۲	ف f	ڤ v
دندانی	۳	ت t	د d
	۴	ث θ	ڌ δ
بیره‌ای (لثوی)	۵	س s	ز z
	۶	ش s̄	خ̄ z̄
بیره‌ای - کامی	۷	ش ʃ	ژ ʒ
	۸	چ ɟ	ج ɟ̄
نرم‌کامی	۹	ک k	گ g
	۱۰	ین x	ر ɣ
ملازی (زبانچه‌ای)	۱۱	خ χ	غ ɣ̄

دیده می‌شود که نویسه‌های جوره‌ای {ب و پ}؛ {ج و چ}؛ {ک و گ}؛ و {خ و ځ} با هم از نقطه نظر واج‌شناسی و هم از نقطه نظر typography و calligraphy (حروف‌نگاری و خوشنویسی) با هم شباهت و قرابت دارند. حروف (V و F) هم از نقطه نظر واج‌شناسی با هم شباهت دارند که هر دو آوای لب و دندانی هستند. پس، باید بشکل جوره‌ای اینطور {ف و ڤ} نوشته شوند (دیارتمنت زبان‌های پامیری هم همین گونه این نویسه را قبول نموده است)؛ نه اینطور که شما می‌گویید {ف و ڤ}.

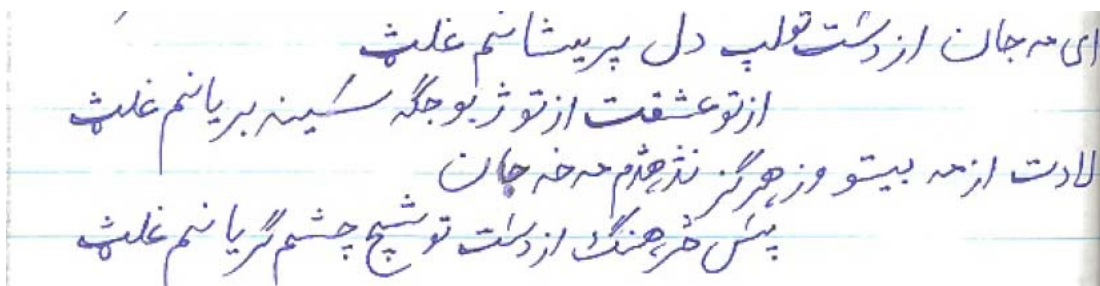
این هم خوان های جوره یی بالا به دو گروه واکدار و بی واک طبقه بندی شده اند. همخوان های واکدار دارای طنین بیشتر هستند. برای تفکیک آنها دست ها را در گوش های فرو برده و هر جوره از این آوا ها را تلفظ کنید. حین تلفظ واکدار ها طنین در گوش می پیچد. ویا در حین تلفظ، دست تان را بالای گلوی تان بمانید، در وقت تلفظ واکدار های تار های صوتی در گلو به ارتعاش می آیند. طور مثال حروف (ب و پ) را که دوجوره صوتی مشابه هستند به بررسی گیرید. که حرف (پ) بدون طنین و حرف (ب) دارای طنین است.

پس از نگاه ساختار آوایی حرف {V} با حرف {F} قرابت دارد که هر دو لب و دندانی (labio-dental) هستند نه با حرف {W} که دو لبی است. اگر مراد شما از دوستان ایرانی کورد ها باشند، آنها حرف {V} را با این گرافیم (نویسه) می نگارند: اینطور {ف} نه با نویسه {ژ}. بطور خلاصه، تا جایی که من معلومات دارم، تا حال در ایران کدام گروه خاصی نویسه {ژ} را در نوشتار خود بکار نبرده اند. ما بناچار این نویسه را از سلسله زبان های آلتایی (زبان های خانواده ترکی) اقتباس خواهیم نمود. به کلمات زیر که در زبان اویغوری و قزاقی نوشته شده اند، دقت کنید.



راؤاپ (رباب)، وؤپلسپیت / وؤپلسپیت / (دو چرخه، بایسیکل، شاید مأخوذ از روسی باشد)؛ یولؤاس (ببر) پس به ثبوت رسید که این نویسه در زبان های خانواده ترکی کاربرد دارد، نه در زبان فارسی-ایرانی.

در مورد نویسه حرف {ث} که شما پیشنهاد نموده اید که این نویسه باید به شکل {ث پندک دار} نوشته شود. من در مقاله ام، آقای ظهوری را مورد خطاب قرار داده بودم و برایش گفته بودم که من در نوشته هایم در سابق از این حرف کار گرفتم. در شعر زیر که آنرا در سال ۱۳۷۷/۱۹۹۸ سرودم و بتاريخ ۱۳۸۹/۰۶/۰۸ هـ. ش. برابر با ۲۲ جماد الثانی ۱۴۲۲ هـ. ق. مطابق با ۳۰ آگست ۲۰۰۲ آنرا دوباره نویسی نمودم، در اینجا برای شما ذکر می کنم.



چنانچه در فوق ملاحظه می شود که من (۱۳) سال پیش از امروز از این نویسه کار گرفته ام. در حال حاضر اگر ما از این نویسه در نگارش خود کار بگیریم من کدام مشکلی ندارم. اما مشکل در تکنالوژی وجود دارد. فعلاً کدام نمادی به این قسم (ث دارای پندک) در سیستم اسکی^۱ ASCII و یونیکود وجود ندارد. خود تان هم شاید نویسه پیشنهادی تان را توسط کاپی و پیست در مقاله تان درج نموده اید.

شاید در آینده شرکت های نرم افزار سازی، این نوع نماد را داخل جدول اسکی و یونیکود نمایند. زمانی که من به کمپیوتر دست یافتم و می خواستم اشعارم را چاپ نمایم با این مشکل رو برور شدم. من از سال ۲۰۰۸ به این طرف از حرف {ث} سندی که داری چهار نقطه است استفاده می نمایم که اولین شعر خود را که تحت

^۱ ASCII = American Standard Code for Information Interchange

عنوان «پودر تهژیچ حالت» بود، در کمپیوتر تایپ نمودم و در همان لحظه برای محترم پامیر زاد و دیگر دوستان هم آنرا فرستادم.

چگونه من این نویسه ها را دریافتم و در نوشته هایم از اینها کار گرفتم؟

در سال ۱۳۷۰/۱۹۹۱ که من هنوز در صنف نهم شاگرد مکتب بودم، روزی در مزرعه ای همراهی جناب قبله گاه صاحب کار می کردم و صحبت می نمودم. ضمن صحبت سخن به شعر و نوشتن زبان شغنائی کشید. چون من قبلاً نویسه ای را برای صدا های (ت، ژ، و ف) ندیده بودم. از پدرم پرسان نمودم که این حروف چه قسم نوشته می شوند. پدرم برایم گفت که (dh) مانند دال است ولی دارای سه نقطه بالای آنست، (v) مانند (ف) است و سه نقطه بالای آنست و حرف (ت) را قسمی که گفته بود یادم نمی آید. بعداً من خودم بقسم سلیقه ای آنرا با {ث پندک دار} می نوشتم.

بعد از جر و بحث روی الفبای شغنائی من در روز نرووز در شغنان رفتم و این یک دغدغه برایم بود که از ایشان حتماً پرسان می نمایم. دو دفعه قصد نمودم که بپرسم، اما فرصت دست نداد. من حرف (ث پندک دار) را با سلیقه خود بدون آنکه کسی برایم مشورت دهد، انتخاب نمودم. من اولین کسی بودم که در نوشته هایم از این نویسه استفاده نمودم. من از سال ۱۳۷۰ به این طرف از این نویسه ها {ث پندک دار، ژ، و ف} در شعر واره های شغنائی ام بکار برده ام.

زمانی که در منطقه اهل مغل های وردوج بصفت معلم ایفای وظیفه می نمودم، می خواستم که زبان ازبیکی را فرا گیرم. من از دوستان ازبیک خود کلماتی را پرسان نمودم و روی کاغذ می نگاشتم و گفتن آن کلمات را تمرین می نمودم. زمانی که دوباره آن کلمات را تلفظ می نمودم، آنها برایم دوباره تلفظ مزبور را تصحیح می نمودند. مثلاً

من می نوشتم که: مین سیزنی دوز کورمن = من شما را دوست میدارم

زمانی که سه روز بعد یاد داشت های خود را مرور می کردم، عین تلفظ را ادا کرده نتوانستم و جمله بالا را اینطور تلفظ می نمودم:

Meen seezni dooz kooraman.

دوستان ازبیک بر نحوه ادای کلمات ازبیکی ام می خندیدند.

که اصلاً اینطور باید تلفظ شود

Mein sizni döz köraman

بعداً من متوجه شدم و به اهمیت او مجهول (که من در نوشته قبلی ام ضمه کشیده برایش گفتم) و یای مجهول پی بردم.

از آن به بعد، زمانی که کلمه ای را از زبان ازبیکی که دارای حرف او مجهول بود، جهت تشخیص اینطور می نگاشتم {و} حرف او با یک علامه ویرگول بالای سرش. با این فن توانستم کلمات را صحیح تلفظ کنم. و برای یای مجهول از حرف یای مجهول پشتو کار گرفتم (ی). زمانی که من به کمپیوتر دست یافتم، من کدام نمادی را سراغ نداشتم که از دیاگراف {و} نمایندگی کند. بدین ملحوظ من در صدد چاره بر آمدم و سمبول های مورد نظر را در سیستم یونیکود جستجو می کردم که ناگهان به سمبول {و} بر خوردم و این را جایگزین دیاگراف {و} نمودم. در سال ۲۰۰۷/۱۳۸۶ با الفبای مطروحه زبان شغنائی استاد حیدری بدستم

افتاد که این گرافیم در آن بدین ترتیب نوشته شده بود {و} حرف واو با یک حلقه کوچک بالای آن که علامه جزم است. من همان نویسه خودم را ترجیح دادم ولی نمی ندانستم که کدام گروه زبانی از این نویسه در نوشتار شان کار می گیرند. در سال ۲۰۱۰ من با مطالعه رسم الخط زبان های فارسی-عربی (Perso-Arabic Scripts) در سیستم اسکی و یونیکود مرجع اصلی این نویسه را یافتم که در زبان های کوردی، اویغوری، و قزاقی کاربرد داشته است.



در زبان های التایی واژه گُل بشکل {گول} تلفظ می گردد؛ مانند تلفظ {گول} در زبان شغنانی (گنگ) =

الفبای زبان های سلسله آلتایی نسبت به الفبای فارسی جامع تر است. زیرا که آنها برای هر آوا، نویسه خاصی را طرح ریزی کرده اند. مشکل الفبای زبان فارسی در ابیات زیر از مولانا جلال الدین محمد بلخی مشهود است.

آن یکی ترکی بگفتا ای کزُم من نمی خواهم عَنب خواهم اُزُم

در تلفظ ترکی اصلاً (کوز) به معنای چشم است یعنی ای نور چشم من

اُزُم در ترکی به معنای انگور است. در صورتی که تلفظ فارسی این کلمه غلط است و آنها این را (نوزوم) تلفظ می کنند قسمی که در بالا دیده می شود. شاید بر من خورده گرفته شود که چرا از زبان های سلسله آلتایی مثال می آورم. ای برادران! در کشف حقایق باید مسئله نژاد پرستی کنار گذاشته شود. صدای ضمه کشیده ای که در شغنانی وجود دارد همان صدا در ترکی هم وجود دارد و ترکان در صدد چاره بر آمده و نویسه {و} را برایش گرافیم قرار داده اند و زبان های خانواده کوردی هم به همین طور از آن استفاده می کنند.

در جای دیگر مولانا جلال الدین محمد بلخی می گوید:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه ماند در نبشتن شیر، شیر

آن یکی شیر است اندر بادیه وان دگر شیر است کاندر بادیه

آن یکی شیر است کادم می خورد وان دگر شیر است کادم می خورد

به جمله «شیر در بادیه است» دقت شود.

جمله فوق یک جمله مبهم است که خواننده نمی داند که مراد نویسنده چه بوده است.

بخاطری که در اینجا واژه «بادیه» دو معنی مختلف را افاده می کند که یکی به معنای صحرا و دیگری به معنای جام است.

در اینجا خواننده مشکوک می شود که مراد نویسنده چه بوده؟ آیا این شیر (sheer) در جام است و یا شیر (sheir) در صحرا. این خود بیانگر نا تکمیلی الفبای زبان فارسی است که فارسی زبانان آوای (ی) کشیده و آوای مرکب (ی) را به عین شکل می می نویسند. الفبای زبان های دیگر، که این مشکل را رفع نموده اند، چرا نویسه های آنها را برای خود الگو قرار ندهیم و در الفبای خود از آنها کار نگیریم و لو که آن نویسه ها را مردمان ترک تبار و یا مردمان آسیای جنوبی در شیوه نوشتار خویش استفاده می کنند.

ما باید در نگارش خود از این دو قسم حرف یا { ی ی } استفاده کنیم و کلمات فوق را اینطور می نگاریم:

{شیر و شبر} تا تلفظ این دو آوا از هم تمیز گردد.

در آخر من برای تمام کسانی که دلسوزانه سر این موضوع کار می کنند، از شماتت ورزیدن دیگران دلسرد نشوند. نظریات، پیشنهادات، انتقادات سالم، علمی، منطقی، و بجای شان در غنا مندی فرهنگ و طرز تفکر هم دیاران ما خواهد افزود.

من طریق سعی می آرم بجا لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى

در آخر می خواهم از سه شخص جهت تلاش شباروزی آنها در این عرصه سپاس گزاری نمایم.

۱. از محترم سرور ارکان جهت ابتکارش در قسمت ایجاد نمودن سایت انترنتی سیمای شغنان که به مثابه یک آینه مستوی، واقعیت ها را منعکس می سازد. از طریق این سایت انترنتی مکاتبه، مرآه و تبادل نظریات و تجربیات صورت می گیرد، که در حقیقت از این طریق به غنامندی فرهنگی ما افزوده می شود.
۲. از محترم علی شاه صبار، که جناب ایشان اولین شخصی بودند که گزارش جریان تدوین کتب درسی بزبان شغنانی را از طریق تارنمای سیمای شغنان به نشر سپردند. اگر گزارش ایشان (تحت عنوان جنبشی که تازه آغاز شده است) نمی بود، شاید چنین جر و بحث های علمی صورت نمی پذیرفت.
۳. از محترم دوکتورانت نصر الدین پیکار از تلاش های بی حد و حصر شان که در این راستا زحمات زیادی را متقبل شده اند، می خواهم تشکری نمایم. امید وارم که جناب ایشان بر تمام جر و بحث ها نظارت داشته باشند و از ارائه نظریات و مشورت های سودمند اکادمیک هیچ گاه از هم دیارانش دریغ نورزند.

شایان ذکر است که در اینجا از محترم انجینر صاحب اسرار سپاسگذاری نمایم. جناب ایشان تمام نظریه پردازان را به تساهل، انعطاف پذیری، و وحدت نظر دعوت نموده اند، که یک نظر بسیار نیک و دلسوزانه می باشد.

در زیر دو مثال از کتب چاپ شده زبان شغنانی بر سبیل الگو برای خوانندگان محترم پیشکش می نمایم. قضاوت را برای خوانندگان محترم واگذار می نمایم

با تقدیم احترامات فایقه

ثابتی

در زیر اول اشعاری که بین آقای مذهب شاه ظهوری و مرحوم غلام علی شاه نُصیری به قسم مکاتبه صورت گرفته اند، برای شما در اینجا ارائه می کنم:

نُصیری:

سلام از من رسان ای نامه آقای ظهوری را

که قربان سازمش از ژیف درون تهر پینت کوری را

آقای ظهوری در جوابش گفته است:

نمی خواهم جدا گردد می از دامن تهر پینت

گلو گیری تو می خواهم برپد پینت و هم مون پینت

نمی دانم که در اینجا تاییست کدام کلمه ای را اشتباهاً از قلم انداخته و یا شاعر محترم آقای ظهوری آنرا در شعرش ذکر نکرده که مصرع دوم بیت بالا از نقطه نظر نحوی نامکمل است. محترم ظهوری صاحب خودش بهتر می داند. در مصرع دوم نهاد دارد و گزاره اش نامکمل است. و من بخاطر اینکه هم از نقطه نظر عروضی دارای وزن شود و هم از نقطه نظر نحوی تکمیل گردد، آنرا به شکل زیر می نویسم. در این قسمت از جناب محترم ظهوری صاحب شاعر فرهیخته دیار ما معذرت می خواهم. شاید جناب ایشان این مصرع را طور دیگری گفته باشند. (که من تنها فعل «فید» را در مصرع متذکره اضافه می نمایم)؛ بدین ترتیب:

نمی خواهم جدا گردد می از دامن تهر پینت

گلو گیری تو می خواهم برپد پینت فید اته مون پینت

نُصیری:

سلامت می رساند از زدوند جمله پاژ نینپورج

از اینجا با خبر باشی! که پینت غل یست آته دد مورج

شود از تیزی نوک غرفچ خونین کف دستت

ز تاثیر غرمبه من ببینم روز و شب مستت

غرمبه نیز عمرش را بمن بخشید و بیغم شد

ز اسبابی ورم و پدیح ما این هم شکر کم شد

ظهوری:

به چنگ چوشچین و پیئجن کلبخک مبتلا باشی

به جان آش و ناش خُبنیپه تو تنها یک بلا باشی

اینک در زیر دو متن نمونه از کتاب های درسی بزبان شعنائی برای علاقمندان زبان و ادبیات شغنان تقدیم می داریم.

غلام علی شاه نصیری

مقصودین:

نصیری شخصیت وزبنتاوات وی شعر قتیر بلد ستاؤ.



پپنشتکین

- ۱- چھی نصیری نوؤم بنذج؟
- ۲- یو خر هنگهچ آدم قذج؟

۱۳۲۵ هـ ش سنه اندی خرنون ولسوالی سرچشمه قریه دریف قشلاق اندی بی گهپ واقع ست. وم سال اند خلیفه مشک علی شاه چیدند کلته خشی یت. خلیفه اند وی دل تیر پخ ست ادی وی نوؤمین غلام علی شاه نپذد. غلام علی شاه از خلکپت و بنیارات تیز فکر قد. خلیفه مشک علی شاه خو داد ات باب جناو فکه قشلاق بچه یردی زمستونجیف سبهق داد. وی ذو گه پخ داد علی شاه ات جیم بای ین از دگه ین لیدی سبهق فهمت. مگم خلیفه زیاندی خو سرخلک پخ غلام علی شاه تیری حساب چود. وی بی تر سبهق ویند. ابرابرنی بنپیداو سر چود ات قرانی زواست. ۱۳۲۳ هـ ش سال اندی وی تر مکتب ویند.

غلام علی شاه مکتبی از بیوم صنف تا خارم صنفچی خرنون رحمت مکتب اول نمره گی تیر بنپید. یو ۱۳۳۷ سال اندی رحمت مکتب خلاص چود. اکدی وخت اندی حکومت خارم صنف اول نمره ین تر کار زانست.

غلام علی شاه مس تر "ضبط احوالات" ریاست کابل اند تر کار زاینچ ست. خووند سالبڅی ضبط احوالات قنیر کار چود. مگم ید کار وی ارد خش نه قد. خووند تافی دی کار چی لهکچید قد ات نه قهرزاد. آخر ارد از دی کار نښتوید ات ار فیض آبادی یگه کار شروع چود. خووند سال بعد غلام علی شاه ار خرنون وظیفه زاینچ ات رحمت لیسه اند مامور مقرر ست.

غلام علی شاه از خلکڅی شعر شوق چود. مگم وختا ار کابلی وظیفه زاینچ، ببندی خو شوق تیر کار چود. دری زف تیری خو شعرپن نقشت. یو خو اردی "نصیری" تخلص زاینچ ات شعر اند "نصیری" تخلص چود. ار فیض آبادین وی شعرپن تر بدښون روزنومه چاپ ست ات لپ جهادی نوم زواست. ار خرنون وظیفه زاینچ تیر خرنون فرهنگ ارد لپ خپس کوکم ست. یو نه ادی شعرث لوډ، بلکم بشهند مطرب مس قد. وی رباب نوبزد توونایی یچتد نه قد.

نصیری از علم ات تعلیم اچت در نه داد. از یی رویی کار چود ات از یگه رویی سبهق ښیید. ۱۳۵۶ سال اندی نصیری رحمت لیسه دیس ات دیونم صنف نوم چود. مردم گهپ ادی: آدم روپن ارد څه یازد لپ خپس ته شناسا سوډ.

نصیری مس خرنون ادب ات فرهنگ اندی لپ زبردست کار سر چود. مگم مهرگ مهلت نه داد. نصیری ۱۳۵۸ سال جرم ډېد اند شهید ست. نصیری شهادت فقط نه خرنون اردت بلکم فکه افغانستان ادب ات فرهنگ ارد لپ غله ضایعه قد.

نصیری خرنونی شعرپن نمونه ادی ییو از وېف مهش ارد څه فریچ مذهب شاه ظهوری اردی از خرنون اند ار مزار بابنچ ات وم جواب مس: ظهوری نقشچ. شعر شکل فارسی ات خرنونی زقین تیر نقشچ سخ؛ وم نمونه اکس: نصیری

سلام از من رسان ای نامه آقای ظهوری را
که قربان سازمش از ژیف درون تیر پښت کوری را
ظهوری

نمیخواهم جدا گردد دمی از دامن تیر پښت
گلو گیری تو میخواهم بر پښت و هم مون پښت

نصیری

سلامت می‌رساند از زدوَن اند جمله پاژ نینپورج
از اینجا با خبر باشی که پینت غل یست اته دذ مورج
شود از تیزی نوک غرفچ خونین کف دستت
ز تاثیر غرمبه من ببینم روز و شب مسنت
غرمبه نیز عمرش را بمن بخشید و بیغم شد
ز اسباب ورم و بذج ما این هم شکر کم شد

ظهوری

به چنگ چوشچن و پینجن کلپنخک مبتلا باشی
به جان آش و ناش خنبه تو تنها یک بلا باشی

بشند بناگردن!

۱- دیون بناگرد سبهق از خهط پی پیدی بناییت.

۲- تگاف لغتین معنا کتابچه تیر نقشیت.

تیرپینت کوری مبتلا بلا

۳- تیر لغتین معنا دیون نفر از کتابچه تیر بناییت.

۴- نصیری باره اندی خقاری جمله کتابچه تیر نقشیت.

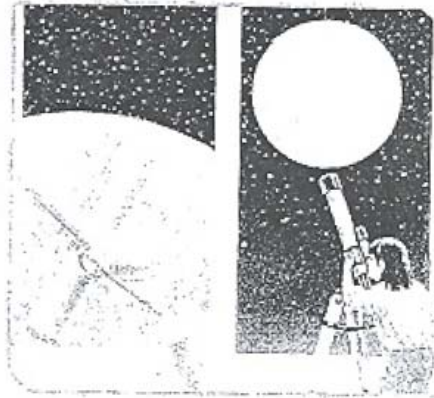
چیدند کار:

نصیری شعر اند خقار بیت نقشیت.

میزجن مېستک

مقصدین:

میزجن مېستک یا مصنوعي قمر فهمتاو.
معین ضمیر وزبنتاو.



پېښختکېن

- ۱- میزجن مېستک ته چیر کښت؟
- ۲- وم ارد چیز چیز سامون بکار؟

زمهذ گرگنوبه از صد تیر میزجن مېستک یا مصنوعي قمر یا ماهواره روبرج سخ. دهذین فکت زمهذ گرگنوبه یعنی اگه هوايند مس څه څېښ، زمهذ گرگنوبه ته نارېن ات فکت کچارېن ته فعال ات آباد کنېن. مثال: تلویزیون پروگرومېن ته برابر کښت، دگه ملک ارد کښتینېن، دریاپېن اند از یی جای تر دگه جای ویز څه یاسېن، وېڅ ته مس وېڅ پوئد تیر راست کښت. اتوماتیک وریډجاگه یېن (استگایېن) ارد فضا نوردېن نست وېڅ ته پی لپ دراز پوئد سهرچید جهت پی کیهوون بازېن ات دهذ وریډجاگه یېن اچن ار زمهذ نه ورهڅېن، لپدی از دېڅ دگه نارېجېن (سیاره یېن) مطالعه جهت خیرن نظوم اند کار زانچ سوئد.